

جهت متوجه کتاب شده است که عبارت‌اند
از:

- ۱- ایرادات روشی و نظری
- ۲- نادیده گرفتن هموطنان عرب خوزستان
در تحلیل‌ها
- ۳- انتقادات محتوایی و بحث‌های مفهومی
همچون:

- الف) رابطه میان دولت و قبایل.
- ب) کاربرد مفهوم قومیت و مناسبت یا
عدم مناسبت آن با شرایط ایران.
- پ) مفهوم دولت مدرن.
- ت) نقش نخبگان و رؤسای ایلات در
تحولات قومی در ایران.
- ث) بحث شرق شناسی.

- ۴- مباحث مربوط به نقش نظام و شرایط
بین‌المللی در تحولات ایران.
- ۵- انتقادات مربوط به اشعار آغازین کتاب.
قبل از بررسی انتقادات آقای قیّم به
کتاب و ارائه پاسخ به ایرادات و سؤال‌های
وی، ذکر این نکته کلی ضروری است که
اصولاً میان نظرات ناقد و نویسنده تضادی
وجود ندارد، آنچه به‌عنوان اختلاف نظر
دیده می‌شود، تفاوت در دیدگاه‌ها از یک

پاسخی به نقد

قبل از هر چیز بر خود لازم می‌دانم از
دست اندرکاران فصلنامه مطالعات ملی
به‌خاطر فراهم ساختن شرایط نقد کتاب
"قومیت و قوم‌گرایی در ایران..." و از جناب
آقای عبدالنبی قیّم که با حوصله و دقت
تمام این کتاب را مطالعه و مورد نقد و
بررسی قرار داده‌اند تشکر نمایم.
اگر بخواهیم مجموعه انتقادات وارده بر
کتاب را دسته‌بندی کنیم، این ایرادات از چند

در بخش پایانی نقد نیز می‌خوانیم:
«خلاصه کلام اینکه، نظریه مذکور به دلیل مستثنی کردن ایران از سایر نقاط جهان و طرح آن فقط برای ایران از نظر روش‌شناختی دارای اعتبار علمی نیست.»

در این رابطه باید گفت مشخص نیست ناقد محترم از کدام روش‌شناسی دارای «اعتبار علمی» سخن می‌گویند که بر اساس آن نظریه‌ها باید به کل جهان قابل تعمیم باشند؟ البته باید گفت که افراد و یا گروه‌هایی بوده‌اند که مدعی جهان‌شمول بودن نظریه‌ها شده‌اند؛ در این رابطه می‌توان به نظریه‌هایی همچون نظریهٔ نوسازی، تکامل تاریخی مارکسیستی و دعاوی طرفداران «رفتارگرایی»^۱ در سال‌های دههٔ ۱۹۶۰ م. در علوم اجتماعی اشاره کرد. اما شاید ناقد محترم از این نکته آگاهی چندانی نداشته باشند، که هر سه نظریه (نوسازی، مارکسیسم و رفتارگرایی) به‌طور کلی از اواسط دههٔ ۱۹۷۰ م. به بعد به خاطر همان ادعاهای جهان‌شمولی اعتبار خود را از دست دادند. تازه‌ترین مباحث روش

طرف و برداشت نادرست از نظریه‌های نویسنده از طرف دیگر است که در سطور آینده بیشتر در این مورد بحث خواهیم کرد. آنچه در پی می‌آید، پاسخ به انتقادات و ایرادهای آقای قیّم بر کتاب است که براساس ترتیب بالا تنظیم شده است.

۱- بحث‌های روش‌شناسی و نظری

عمده‌ترین انتقاد بر بحث‌های تئوریک و الگوی نظری کتاب وارد شده است. انتقادات این است که اولاً چارچوب نظری کتاب تنها در ارتباط با ایران ارائه شده است و در مورد سایر مناطق جهان کاربرد ندارد، و ثانیاً قادر به تبیین حرکت‌های قومی در سایر نقاط جهان، از جمله خاورمیانه نیست. برای مثال در نقد آمده است:

«از نقطه‌نظر روش‌شناختی و به‌ویژه در حوزهٔ علوم اجتماعی تعریف مقوله‌ها و پدیده‌ها و همچنین ارائهٔ نظریه‌ها باید برای کل جهان قابل انطباق باشد. ارائهٔ نظریه‌هایی فقط برای یک کشور و یا یک منطقه و عدم تطبیق یا کاربرد آن در سایر نقاط عالم بیانگر اشکال اساسی این نظریه خواهد

بحث و تحلیل به میان نیامده است، برخی ایراد گرفته‌اند. از جمله یکی از هموطنان عرب خوزستان نامه مفصلی به اینجانب نوشته و از این نکته گله کرده است. وی مرا به نژادپرستی "آریاگرایی" متهم کرده است. با نوشتن پاسخ مفصلی به ایشان تلاش کردم تا این شبهه را از ذهن وی خارج سازم. در این جا تأکید می‌کنم عدم بحث پیرامون عرب‌ها، ترکمن‌ها و یا سایر گروه‌های "قومی" در ایران به هیچ وجه به معنی نادیده گرفتن آنها نیست. محدود کردن بررسی‌ها به آذربایجان، کردستان و بلوچستان براساس این فرض در سه منطقه مذکور مسائل زبانی و مذهبی بیش از سایر نقاط ایران به بسیج سیاسی و نیروهای گریز از مرکز کمک کرده است. به علاوه، اطلاعات موجود پیرامون این سه منطقه نیز به مراتب بیش از سایر مناطق است. نکته دیگری که مدنظر قرار داشت، اجتناب از اطاله کلام در کتاب بود. خوزستان، در مرتبه چهارم شایسته بررسی مستقلی است و شاید این توفیق در چاپ‌های بعدی کتاب حاصل آید.

شناختی در علوم اجتماعی به‌ویژه روش "جامعه‌شناسی تاریخی"^۱ و تطبیقی، و نیز روش‌های انتقادی و فرامدرن به‌جای تأکید بر روش‌های جهان‌شمول، به ارائه نظریه‌های مربوط به مناطق خاص با توجه به مسأله زمان و مکان اصرار می‌ورزند. انتقادات وارده بر نظریه‌های نوسازی، مارکسیسم و رفتارگرایی در دهه‌های اخیر شاهد این تحول است. گذشته از این، در بحث‌های مقدماتی کتاب با صراحت به این نکته اشاره شده است که روش مورد استفاده کتاب، روش جامعه‌شناسی تاریخی است، نه رهیافت‌های جهان‌شمول رفتارگرایانه. خلاصه اینکه، در حال حاضر اکثریت قریب به اتفاق محققان علوم اجتماعی از ارائه نظریه‌های جهان‌شمول و "تعمیم‌گرا"^۲ خودداری می‌کنند. با این همه، در مقدمه این نکته تصریح شده که چارچوب نظری کتاب می‌تواند راهنمای تحلیل مسائل قومی در خاورمیانه باشد، که احتمالاً آقای قیّم به آن توجه نکرده‌اند.

۲- نادیده گرفتن هموطنان و شهروندان عرب ایرانی

در رابطه با اینکه چرا در کتاب پیرامون سایر گروه‌های قومی و اقلیت‌ها در ایران

1- Historical Sociology

2- Overgeneralization

واژه قوم در زبان عربی و فارسی مفهوم خاص خود را دارد. اینجانب چندی پیش در یک سخنرانی در این رابطه همین نکته را یادآوری کردم که اصطلاح "اقوام ایرانی" یا "اقوام" و "قوم" اصولاً در زبان فارسی، دارای بار مفهومی خویشاوندی و ارتباط مشترک است و نباید آن را معادل اصطلاح "گروه قومی"^۱ رایج در علوم اجتماعی در غرب دانست. اصولاً به دلیل تفاوت‌های تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی نمی‌توان اصطلاح "گروه قومی" یا "قومیت"^۲ رایج در غرب را برای گروه‌های زبانی - مذهبی ایران بکار برد. اینجانب با شکافتن مفاهیم مذکور در علوم اجتماعی غرب و تناقضات مفهومی آنها، در صدد بوده‌ام کاربرد غیرتاریخی و نامناسب آنها را در رابطه با "اقوام" ایرانی که در طول تاریخ در چارچوب مرزهای ایران در کنار یکدیگر زندگی کرده و تضادهای هویتی (به مفهوم مدرن) چندان باهم نداشته‌اند، یادآوری کنم. در رابطه با تشابه قبیله و گروه قومی نیز همین نکته قابل ذکر است. ناقد محترم این

به‌هرصورت به آقای عبدالنبی قیّم و سایر هموطنان عرب خوزستانی اطمینان خاطر می‌دهم که در این کتاب نه تنها منکر وجود آنها نبوده‌ام، بلکه به حضور جمعیت عرب در ایران و نیز فداکاری‌های آنها در جریان جنگ تحمیلی و ایستادگی در برابر رژیم متجاوز بعث افتخار می‌کنم. اگر آقای قیّم ندانند، بسیاری از دوستان دیگر می‌دانند که اینجانب یکی از علاقه‌مندان به مسائل جهان عرب، زبان و فرهنگ عربی بوده و نوشته‌ها و ترجمه‌های اینجانب در این رابطه، گویای این ادعاست.

۳- ایرادات مربوط به مفاهیم و کاربرد آنها در ایران

یکی دیگر از انتقادات وارده بر کتاب کاربرد نادرست مفهوم قومیت یا واژه قوم برای ایران از یک سو و ایرادات اینجانب به واژه‌های مذکور است. ایشان می‌نویسد:

«واژه قوم در زبان فارسی و عربی مفهوم و معنی خاص خود را دارد و ایرادهای وارده به واژه ethnic در مورد واژه‌های قومی موضوعیت چندانی ندارد.»

من هم با آقای قیّم هم عقیده هستم که

1- Ethnic Group

2- Ethnicity

برای نمونه در بحث مربوطه گفته‌ام:

«مشکل اساسی از آن‌جا ناشی می‌شود که در برخی موارد همان ویژگی‌های در نظر گرفته شده برای گروه‌های قومی بر قبایل نیز نسبت داده شده است.» (ص ۳۹)

البته ناقد محترم خود به این نکته واقف است و در نقد خود نیز اشاره کرده که اینجانب یکسان انگاشتن دو مفهوم ایمل و گروه قومی را از سوی غربی‌ها و یا برخی از شرقی‌های تحصیل‌کرده در غرب که تحت تأثیر نظریه‌های قومی رایج در غرب هستند، مورد نقد قرار داده‌ام. اما در عین حال خُرده گرفته‌اند که چرا با وجود این انتقادات خود آنها را به صورت مترادف به کار برده‌ام. در جواب باید گفت کاربرد این دو مفهوم در کنار یکدیگر با یکسان دانستن آنها (که خلاف بحث من نیز است) تفاوت می‌کند. انتقاد دیگر آقای قَیم به اینجانب، به کاربرد مفهوم "دولت مدرن" برای دولت رضاشاه مربوط می‌شود. در پاسخ باید گفت مفهوم دولت مدرن، یک اصطلاح تخصصی علوم سیاسی است که به دولت تمرکزگرای بسوروکراتیک برخوردار از حق مشروع استفاده از قوه قهریه (برگرفته شده از آثار

ایراد را به اینجانب گرفته‌اند که این دو مفهوم را باهم و تحت یک عنوان بکار برده و یا آنها را با هم مترادف گرفته‌ام. به گفته آقای قَیم:

«هدف ایشان از طرح این دو مقوله کاملاً مجزا و جدا از هم به صورت مترادف این است که به خواننده القا کنند گروه قومی با قبیله یکی است و از آن‌جایی که قبیله یک نماد اجتماعی بسیار کهن و غیر امروزی است و به حکم ضرورت‌های تاریخی در حال زوال است، پس گروه قومی نیز پدیده‌ای قدیمی و رو به فناست.»

درواقع چنین برداشتی با نظرات ارائه شده در کتاب تطبیق نمی‌کند. نگارنده نه مدعی "در حال زوال بودن" قبایل شده‌ام و نه "رو به فنا بودن" گروه‌های قومی. اتفاقاً من مخالف کاربرد مترادف دو مفهوم قبیله و گروه قومی هستم و در بحث مربوط در کتاب (صص ۵۰-۳۹) این انتقاد را به برخی محققان مسائل خاورمیانه و ایران وارد کرده‌ام که چرا آنها این دو مقوله را با یکدیگر یکی دانسته‌اند، و ایلات و طوایف در ایران را با مفهوم گروه‌های قومی رایج در بحث‌های علوم اجتماعی یکی گرفته‌اند.

طبقاتی مطرح می‌کنند یا ایدئولوژیک؛ به هر صورت نگارنده هم‌چنان براین نکته تأکید دارم که رهبران ایلات نقش مهمی در سیاسی شدن گروه‌های زبانی - مذهبی داشته و در بسیاری موارد (به‌ویژه در بلوچستان و کردستان) رهبری این حرکت‌های قومی را نیز به‌عهده داشته‌اند. البته گاه در رأس این حرکت‌ها چهره‌های روشنفکر و تحصیل‌کرده امروزی دیده می‌شوند. همان‌گونه که در کتاب اشاره کرده و مثال‌های فراوانی آورده‌ام، بسیار از این حرکت‌ها دارای پشتوانهٔ ایلی - طایفه‌ای بوده‌اند. به همین خاطر، از برخی از آنها به‌عنوان "ایل‌گرایان مدرن" نام برده‌ام. آقای قیم به این نکته اشاره کرده‌اند که همه رهبران و رؤسای ایلات با رژیم پهلوی سازش کرده‌اند. باید گفت این نکته را اینجانب نیز بارها در کتاب مورد اشاره قرار داده‌ام، ولی این نقش را برای همهٔ رهبران ایل قایل نشده‌ام. گذشته از این نشان داده‌ام که برخی از این رهبران ایل در مراحل اولیهٔ حرکت‌های قومی به سازش کشیده شده‌اند. کوتاه سخن این‌که نگارنده رؤسای ایلات را به‌طور یکسان مخالف یا موافق رژیم پهلوی قلمداد نکرده‌ام. برخی از آنها یا فرزندان آنها در

ماکس وبر محقق برجسته علوم اجتماعی معاصر) اشاره می‌کند. با توجه به این ویژگی‌ها دولت مدرن در ایران با روی کار آمدن رضاشاه شکل گرفت و رو به تکامل گذاشت. منظور از مدرن، "امروزی"، "دمکراتیک" و یا "مترقی" نیست. گذشته از این، نگارنده بارها از اصطلاح "دولت اقتدارگرای مدرن" استفاده کرده‌ام که آن را از دولت دمکراتیک مدرن متمایز می‌سازد.

نقش نخبگان ایلی در حرکت‌های قوم‌گرایانه

یکی از ایرادات عمده ناقد محترم به اینجانب آن است که چرا رهبری برخی جنبش‌های قومی را به رهبران و رؤسای ایلات نسبت داده‌ام. درحالی‌که رهبران رؤسای ایلات و عشایر هیچگاه با رضاشاه یا محمدرضاشاه پهلوی و بعد از آن مبارزه نکردند بلکه رهبری حرکت‌های قومی به دست روشنفکران بوده است. آقای قیم با هر گونه ایفای نقش از سوی رهبران ایلات در حرکت‌های قومی ایران معاصر مخالفت کرده و به شدت از این نظر من که به نقش آنان در حرکت‌های مذکور اشاره کرده‌ام، برآشفته‌اند. البته معلوم نیست که ایشان این ضدیت با ایلات یا رؤسای ایلی را از موضع

بدون منافع دانست (چنان‌که ناقد محترم معتقد است) و نه به‌طور کلی وابسته به دستگاه‌های استعماری کهنه و نو. اینجانب در کتاب خود، همه شرق‌شناسان را دارای این ویژگی‌ها ندانسته‌ام و نیز گفته‌ام که برخی از این شرق‌شناسان اصولاً وابستگی به دولت‌های غربی و نمادهای آن نداشته‌اند، اما با ذکر نام بسیاری از شرق‌شناسان قدیم و جدید مسائل قومی، وابستگی آنها به دستگاه‌های دولتی، قدرت‌های بزرگ و نهادهای تحقیقاتی آنها اشاره کرده‌ام و نشان داده‌ام که هدف اصلی این نوع شرق‌شناسان قدیم و جدید در واقع خدمت به کشورهای خود بوده است تا دلسوزی به حال اقوام منطقه. شگفتی نگارنده از این است که علی‌رغم ذکر نام این افراد با استناد به منابع معتبر، به چه دلیل ناقد محترم همه شرق‌شناسان را افرادی بی‌طرف و دلسوز به حال اقوام تحت سلطه قلمداد می‌کند.

۴- نقش نیروهای خارجی

ناقد محترم نقش نیروهای بین‌المللی در شکل دادن به حرکت‌های قومی و حمایت از آنها در ایران را که در کتاب با دلایل و

حرکت‌های قومی جدید نقش رهبری را به‌عهده داشتند و برخی نیز با دولت پهلوی همکاری می‌کردند. جالب این‌جاست که ناقد محترم برای رد نظریه (از دیدگاه خودشان) نقش رؤسای ایلات یا وابستگان آنها در حرکت‌های قومی از نوشته اینجانب مبنی بر سازش رهبران ایلات با رژیم استفاده کرده است! به‌هرحال، همان‌طور که در کتاب مثال‌های فراوان ارائه کرده‌ام، نقش رؤسای ایلات یا فرزندان و بستگان آنها در حرکت‌های قومی موضوعی غیرقابل انکار است.

آقای قیم به این بحث نیز ایراد گرفته‌اند، که چرا به نقش شرق‌شناسان در معرفی گروه‌های قومی خاورمیانه و ایران انتقاد کرده‌ام. به نظر ایشان:

«در چنین شرایطی،

شرق‌شناسان به تحقیق و پژوهش پرداخته و بی‌آنکه در این پژوهش منافی داشته باشند و بدون توجه به خواسته‌های قوم مسلط حقایق تاریخی اقوام مختلف چه قوم مسلط چه قوم غیرمسلط را روشن می‌سازند.»

در این رابطه باید گفت نه همه شرق‌شناسان را می‌توان افراد بی‌طرف و

نظری اینجانب است، و تأکید بر نقش دولت مدرن اقتدارگرا و نخبگان سیاسی حاکی از آن است که دلایل داخلی برای این حرکت‌ها نیز در نظر گرفته شده‌اند.

اشعار بخش آغازین کتاب

آقای قیّم بر ارائه اشعار و نقل قول‌های اولیه کتاب در رابطه با آذربایجان، کردستان و بلوچستان در یک کتاب علمی ایراد گرفته و به‌خصوص ارائه نظرات محمد قاضی یا راننده بلوچ را دال بر حمایت نگارنده از دخالت در امور سایر کشورها می‌داند. البته لازم به یادآوری است که برخی دیگر نیز در رابطه با وجود این اشعار سؤال‌هایی را مطرح کرده‌اند. در توضیح باید گفت ارائه اشعار فوق تنها به منظور نشان دادن نگرش برخی از نخبگان یا نهضت‌های متعلق به گروه‌های زبانی - مذهبی سه گانه ایران در این نگرش قوم‌مدار که حرکت‌های قومی را حرکت‌های گسترده و همه جانبه و توده‌ای دانسته و گروه‌های فوق را پدیده‌ای متعدد و منجسم علیه دولت مرکزی تصویر می‌کنند. ارائه این نوع نقل قول‌ها نشان دهنده نخبه‌گرایانه بودن حرکت‌های قومی و وجود نگرش‌های متفاوت در میان افراد و نخبگان

منابع معتبر مورد بحث قرار گرفته‌اند، براساس استدلال‌ها و سخنان کلیشه‌ای رایج رد می‌کند. نگارنده در بحث خود پیرامون نقش عوامل بین‌المللی، نه از موضع نظام‌های مطلقه جهان سوم، بلکه از یک موضع علمی و عینی به مسأله پرداخته است. متأسفانه حامیان و طرفداران حرکت‌های قومی و یا فعالان آنها همیشه از پذیرش این واقعیت اجتناب کرده و با عصبانیت با آن برخورد می‌کنند. اما واقعیت آن است که نقش کشورهایی چون اتحاد جماهیر شوروی در شکل دادن به جمهوری خودمختار آذربایجان و کردستان در سال‌های جنگ جهانی دوم از سوی هیچ کس حتی آذربایجانی‌ها و کردها و محققان بین‌المللی انکار نشده و اسناد تازه انتشار یافته و کتاب‌های معتبر، که نگارنده به برخی از آنها در کتاب اشاره کرده است، این واقعیت را مورد حمایت قرار می‌دهد. نگارنده حمایت کشورهای عرب، به‌ویژه عراق را از گروه‌های قوم‌گرا در خوزستان و بلوچستان ایران با ذکر دلایل و منابع معتبر و نه از موضع یک حکومت مسلط مورد بحث قرار داده است، گذشته از این، عنصر بین‌المللی تنها یکی از سه عنصر چارچوب

نظرات آقای قیّم و نگارنده تفاوتی وجود ندارد و عدم درک درست مطالب کتاب و عدم دقت کافی به محتوی بحث‌ها منجر به چنین سوء برداشتی شده است. گاه نیز ناقد محترم بخش‌هایی از عبارات کتاب را حذف کرده و جملاتی را به نگارنده نسبت داده و نتیجه‌گیری‌هایی کرده است که با رجوع به اصل کتاب می‌توان موضوع را روشن کرد. برای نمونه در جایی از نقد خود در رابطه با جمله‌ای از ص ۴۳ کتاب از قول نگارنده می‌نویسند:

«دانشمندان علوم اجتماعی قبیله و گروه قومی را توجیه می‌کنند و به آن مشروعیت می‌بخشند در نتیجه توان تبدیل شدن به یک ملت مردمند. این امر به‌ویژه در مطالعات قبیله‌ای و قومی خاورمیانه مصداق پیدا می‌کند.»

آقای قیّم با ذکر این جمله مستقیم از کتاب، نگارنده را متهم به سردرگم کردن خواننده می‌کنند و این جمله را نتیجه‌گیری می‌دانند. درحالی‌که اصل جمله مربوطه در ص ۴۳ کتاب چنین است:

«دانشمندان علوم اجتماعی قبیله را از لحاظ ساختار اجتماعی

متعلق به گروه‌های فوق‌الذکر است. در واقع این نقل قول‌ها مطابق رهیافت پست مدرن نوعی شالوده شکنی از نگرش مسلط بر برخی از تحقیقات قوم‌گرایانه، به‌ویژه نوشته‌ها و دعاوی رهبران و طرفداران این حرکت است.

روی هم رفته می‌توان گفت که انتقادات آقای قیّم به روش‌شناسی و چارچوب نظری کتاب و رد تناسب این چارچوب نظری به دلیل فقدان جهان‌شمولی آن، در بحث‌های روش‌شناختی و نظری جدید چندان مورد قبول واقع نمی‌شود، در واقع دوران ارائه نظریه‌ها و مدل‌های کلان جهان‌شمول به دلیل آرمان‌گرایانه بودن آنها گذشته است، و روش جامعه‌شناسی تاریخی مطرح شده در کتاب بیشتر مورد توجه است. نظر ایشان درباره انکار نقش نظریه‌پردازی بین‌الملل در حرکت‌های قومی و نقد جهت‌گیری سیاسی آثار شرق‌شناسان و نیز انکار کنش رهبران و نخبگان ایلی در حرکت‌های قومی، به دلیل وجود موارد گوناگون که تأیید کننده نظرات مندرج در کتاب هستند، نمی‌تواند مورد قبول واقع شود. همان‌گونه که گفته شد، در برخی موارد، نظیر نادرستی یکسان بودن مفهوم قبایل با گروه‌های قومی، اصولاً میان

یکسان گرفتن گروه‌های قومی و قبایل و سردرگم کردن خواننده متهم می‌سازند. درحالی‌که توجه اندک به جمله کامل به‌خوبی نشان می‌دهد که نگارنده برخی دانشمندان علوم اجتماعی را به‌خاطر این یکسان گرفتن مورد نقد قرار داده‌ام و نه اینکه خود آنها را یکسان بدانم.

دکتر حمید احمدی

- فرهنگی و روابط آن؛ دولت مشابه گروه قومی تعریف می‌کنند و بدین‌سان هم معنایی قبیله و گروه قومی را توجیه می‌کنند. این امر به‌ویژه در مطالعات قبیله‌ای و قومی خاورمیانه مصداق پیدا می‌کند.»

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، ناقد محترم عبارات اساسی جمله کتاب را حذف کرده و براساس یک جمله ناقص مرا به

